

روزنامه همدلی

روزنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران

دوشنبه ۲۹ مرداد ۱۴۰۳ _ ۱۴ صفر ۱۴۴۶ _ ۱۹ اوت ۲۰۲۴ - شماره ۲۴۸۲ - سال نهم

۸ صفحه - قیمت ۱۰۰۰۰ تومان - ضریب کیفی ۶۱۴

hamdelidaily.ir hamdelidaily@gmail.com newspaper.hamdeli.com t.me/HamdeliNews

صاحب امتیاز، مدیر مسئول: ولی‌الله شجاع‌پوریان سردبیر: جلال خوش چهره

مدیر هنری: امین مریدی چاپ: صمیم ۰۲-۶۵۵۸۶۸۰۱-۰۲۱ تورج: نشر گستر امروز ۰۲۱۶۹۳۳۰۰۰

تهران- خیابان مطهری- نرسیده به تقاطع سه‌رودی- خیابان سنندج

خیابان زاهدان- پلاک ۸- واحد ۲- تلفکس: ۰۲۱۸۸۳۹۴۵۱-۰۲۱۸۸۳۹۴۳۰

پیرنگ‌پیدا

بی‌فرهنگ‌ها!

بازیگران دختر و پسر نیز با نقش‌های مختلف افلیا و دیگران که دیالوگ‌های جذاب و طنزآویز داشتند و ... بله! باز هم تاب نیاوردم و گوشی را از جیب مبارک‌کم خارج ساخته و عکس و فیلم ...!

این کار خبرنگاری و گزارشگری تصویری! در سکوت و تحمل طرفایان، چند بار تکرار شد تا اینکه در پایان، زمانی که چراغ‌های سالن روشن شد و همه برخاستیم و برای تشویق بازیگران، سوت و دست می‌زدیم، جوان قد بلند هیکلی که کنارم نشسته بود، ایستاد و رو به من با صدای بلند و آبروریز گفت: «شما هیچ می‌دونید که با گوشتیت، مزاحم دیگران شدی؟ فرهنگ نمایش دیدن نداری؟ تند تند با نور گوشی و سروصدا، مزاحمت ایجاد کردی! بهتره دیگه به دیدن تئاتر نیایی، چون فرهنگشو نداری!» منو می‌بینی! مثل سنگ کتک خورده، سرمو پایین انداختم و با صدایی خفه که از ته چاه میومدم گفتم: «پوزش می‌خواهم! م م من!...» و ساکت شدم و ضمن اینکه پشت سرش همراه دیگران به سمت خروجی می‌رفتم، در ذهنم ادامه دادم: «برو بیجه پر روا!... خیال کردی خودت خیلی با فرهنگی؟! زکی و ...! و به دنیا بد و بیراه نثارش کردم! ضمن اینکه دو سه مشت هم در دفاع فیزیکی از خودم به صورتش پرت کردم! و خواستم دو سه تا لگد هم بزتم که دلم سوخت و کوتاه اومدم!

بیرون هوا تارکیت‌تر شده بود و از پله‌برقی مترو که پایین می‌رفتم، سه جوان با هم چنین گفتند: اولی: پزشکیان هم که با این کابینه بستنش! دومی: اون هم چه کابینه‌ای! اونا که بهش رای ندادن!... سومی: با چه امیدی بهش رای دادیم!



▲ مرزتی‌فخری قاضیانلی

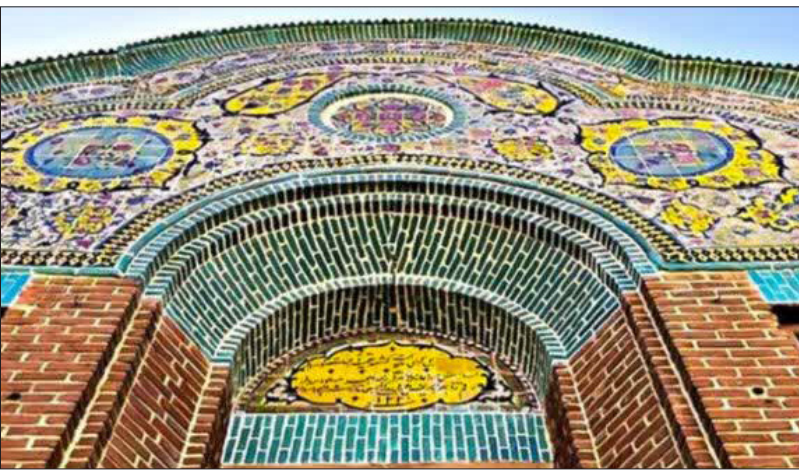
نویسنده

پریسب به افتخار پیدا کردن کاری باری تازه با چس‌مقال حقوق، مثل همیشه خودم را مهمان ناخوانده نمایشی در سالن «سایه» تئاتر شهر کردم. پشت نفرات آخر و بسا اجازه ناظران بلیت ... که این دروزه نمایش را خوب می‌شناختند!_ وارد سالن تارکیک شدم و کورمال، کورمال جایی در چند ردیف آخر پیدا کردم و نشستم و موبایل را به رسم تماشاگران با فرهنگ! در حالت پرواز و سکوت گذاشتم. نمایش «در جستجوی بازیگر هملت» به نویسندگی و کارگردانی مسعود اندخواه با لباس‌های چشم‌نواز بازیگران زیاد، بی‌نظیر بود؛ آن اندازه که طاق از کف دادم و خلاف معمول، گوشی را از جیب شلوار درآوردم و دوسه‌تایی عکس و فیلم کوتاه گرفتم. از پشت سر صدای معترض خانمی در آمد که: «نورش آذیت می‌کنه؛ خاموش کن لطفا!»

«وا مامانم اینا!» _ یادگار دوستم «جی.» _ به ذهنم آمد و گوشی را در جیبم گذاشتم و در همان فضای ذهنم! پاسخ دادم: «نمی‌گفتی، می‌مردی؟! از این آقایان کناری که ساکت نشستن، یاد بگیر!_ همیشه پای یکی زن در میان است!» دقایقی پس از آن، هملت‌ها با چندین بازیگر جلوی کارگردان نشسته بر صندلی، تست می‌دادند بسا ترجمه‌های مختلف از جمله به‌آذین و ... و یک بازیگر هم با متن اصلی و انگلیسی شکسپیر؛ دیگر

میراث تاریخی

مسجد سردار، بنایی بر جای مانده از دوره قاجار در ارومیه

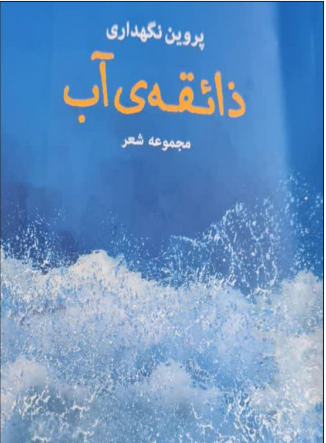


مساجد قدیمی از دیدنی‌ترین جاذبه‌های تاریخی کشورمان هستند. یکی از این مساجد با نام «مسجد سردار» در بافت قدیمی شهر ارومیه قرار دارد و با معماری زیبایی خود همچنان محل نیاایش ساکنان شهر و گردشگران است. قدمت این مسجد به دوران قاجار بازمی‌گردد. مسجد سردار توسط شخصی به نام عبدالصمدخان احداث ساخته شده است. این مسجد بعدها به علت نصب یک ساعت روی آن، در بین اهالی به نام «مسجد ساعتو» معروف شد. مسجد سردار، معروف به مسجد ساعتو یکی از دیدنی‌ترین بناهای تاریخی شهر ارومیه است که در فاصله ۴۰۰ م الی ۵۰۰ متری از مسجد جامع قرار دارد. این مسجد در زمان قاجار توسط عبدالصمدخان، جد اعظم عظیم السلطنه‌ی سردار و پدر آقاخان ساخته شده است. در سال ۱۳۳۰ هجری قمری، سردار این بنا را مرمت کرد و یک سال بعد ساعت بزرگی بر سردر مسجد نصب کرد. این ساعت در جریان مرمت‌های اخیر از سردر مسجد برداشته شد. مسجد سردار ارومیه یا مسجد ساعتو دارای دو شبستان بزرگ و کوچک است که در طی سالیان مختلف بارها بازسازی شده‌اند. در حال حاضر بازدید از این بنا در ساعات برگزاری نماز برای عموم آزاد است و در صورت تمایل می‌توانید به صورت رایگان از مسجد سردار بازدید کنید. معماری مسجد سردار ارومیه بسیار جذاب است. ایمن بنا دارای دو بخش مجزا از یکدیگر شامل شبستان بزرگ و شبستان کوچک است و در تمام بخش‌های آن به جز ۱۲ ستون شبستان، از آجرهایی به ابعاد ۲۲×۲۰×۵، ملات گچ و خاک استفاده شده است. شبستان بزرگ مسجد سردار ارومیه مستطیلی شکل بوده و طول آن برابر ۲۲ متر و عرض این شبستان برابر با ۱۸ متر است. این شبستان بخش اصلی مسجد محسوب می‌شود و در گوشه جنوب شرقی آن ۱۲ ستون

با همسفران دنیا محصل

نگاهی به مجموعه شعر، «ذائقه ی آب» از پروین نگهداری

دختر گیاه بودم من



بیاید و سینمای فردین را قسمت کند و پیسی را قسمت کند و دستگیر نشود؟ دوم: آن کس که قرار بود بیاید با گردن آویزی از دندان نیش سرز سطرهای خیس و خسته ما بیرون آورده است. شاعر عین وصل کرده است. او به همه می‌گوید که خبری نیست، همواره در شعرهای ما نهنگی سر بر می‌آورد و سطرهای خیس و خسته ما را قورت می‌دهد. به این ترکیب های تصویری اضافی و وصفی نگاه کنید: «شیار پیشانی زمین، گودال های جنون، گدازه‌های دندانه دار، جگر راه، سطرهای خیس، رؤیاهای سپید، نحو باد، کابوس شهوتناک تیغ، تعبیر خواب های سرخ، تیک تاک ساعت عمرم، غنجب هوا، رعشه‌های ریخته، اوهام شکسته کشتی، چشم دریا، پریدن حرف خون، هوای هار، تومر همنشینی کلمات دق، هزار واژه کودتاچی، رعشه های طوفان، حوصله های سوخته را، در کوچی بی بازگشت رها کنندپیش از آن که، اشتباهی وحشی ملخ های معابد جادو، گندم‌های نارس را، از زیر پستان‌های پر از فروغ، بیرون بکشنددختر گیاه بودم من، همدست سب، در از تکاب چشیدن، پیش از قصه گناه.»(صص، ۵ و ۶) تقدس عشق در این سروده‌ها آن تقدس عرفان گونه نیست که عطار و مولانا در اشعارشان بازتاب می‌دهند. از جانب دیگر، عشق، صرفا در آغوش کشیدن مطلق نیست، بل که این عشق دلی به وسعت دریا دارد و از عطش های جسمانی سرشار است: «سی و دو حرف، جا خالی کرده اند/ چشم سکوت سایهی می‌رود/ اجای سی و دو دندان فشرده بر جگر راه دریا را می شوراند در دلم/ طوفان می شود خیزاب/ سر بر صخره می گوید و .../ «کسی که مثل هیچ کس نیست»/ با گردن آویزی از دندان نیش نهنگ سر بر سطرهای خیس و خسته در می‌آورد.»(ص ، ۸)

«آن کسی که مثل هیچ کس نیست» می‌توانست نیازهای روحی و جسمی راوی را بر آورده کند ، با «گردن آویزی از دندان نیش نهنگ سر از سطرهای خیس و خسته در می‌آورد.» شاعر با یک تیر چند هدف را نشانه رفته است، اول به فروغ فرخ زاد می‌گوید: کو آن کس که قرار بود

یادداشت

جدال یا گفت‌وگو درباره ادبیات پس از ۲۸ مرداد

اگر شاعری یا نویسنده ای حرفه‌ای و اثرگذار از رویداد و اتفاقی تاریخی دلخور است، هر چند حق با او نباشد و نوع نگاهش اشتباه باشد، می‌تواند با ادبیاتی درخور و مخاطب پسند در قالب اثری ماندگار حرف خودش را بزند و به کناری بایستد تا مردم و تاریخ آن را بخوانند یا آن همسو شوند یا نقد و سرزنشش کنند. حالا هر چه رویداد مورد اشاره در تاریخ یک کشور اثرگذارتر باشد بالطبع آن اثر ادبی می‌تواند بیشتر دیده شود و موردنظرتر باشد؛ ۲۸ مرداد در تاریخ ما چنین جایگاهی دارد و آثار برآمده از این اتفاق هم مخالفان و موافقان تند و تیز. تقریباً تمام فعالان معروف ادبی آن دوره در آثار و گفته هایشان به سرنوشت تلخ کشور و مردم و خودش اشارات متعددی دارند و از آن زمان به بدی یاد می‌کنند. در مقابل اما خوانشی دیگر که به خصوص در این سال‌ها پررنگ‌تر شده شکل گرفته که آن شاعران و نویسندگان و آثارشان را به کج‌فهمی و همسویی با جو منفی به وجود آمده متهم می‌کنند و اعتقاد دارند که این نوع نگرش مانعی بر سر راه توسعه و پیشرفت کشور بوده و هست. تماشای این صحنه که ظاهراً دارد به جدال نزدیک می‌شود دوره‌ای از تاریخ ادبی معاصر ما را تشکیل می‌دهد.

داشته باشد، و هر چه موضوع موردنظرشان مهم‌تر و به اعتقادشان نزدیک‌تر باشد آن را با آب و تاب شاعرانه تری بیان می‌کنند. شاعران و نویسندگان فعال آن روزگار هم طبق این قاعده کلی عمل کردند و اغلبشان هم ادعای نظریه‌پردازی و فعالیت سیاسی جدی نداشتند، و به صرف علاقه، استعداد و شناخت خودشان پیامدهای ۲۸ مرداد و فضای جامعه آن روز را که بیشتر با آن ممدل و هم‌عقیده بودند در آثارشان بازتاب دادند. در همین جا می‌توان گفت آن دسته از آثار که مستقیماً به موضوع ۲۸ مرداد نپرداختند و به فضای اجتماعی بعد از آن زمان اشاره کرده‌اند جزو بهترین آثار ادبی معاصر است. این بدیهیات را یادآوری کردم تا ببینیم در این روزگار که خیلی از علاقمندان به تاریخ و ادبیات دچار قضاوت‌های دیگری شده‌اند، چگونه می‌توان با آن‌ها وارد گفتگو شد و یا باید به جدال دامن زد؟! و آیا از پس این هفتاد سال می‌شود که حتی در صورت اشتباه نظری و فکری، آن شاعران و نویسندگان آن‌ها را مقصر جلوه داد و به محاکمه شان کشاند و آثار ادیبشان را کوچک شمرد؟! این پرسشی است که دو وجه تاریخی و فرهنگی دارد، یا به نوعی جدالی است دیرین از جنس دعوای سیاست و ادبیات.



▲ تهاهر اکوانیان

روزنامه نگار



الفردو مارتیزنا هرانزد - کوبا

روزنامه همدلی

بخت این کند که رای تو با ما یکی شود تا بشنود حسود و بر او ناوکی شود خونم بریز و بر سر خاکم گذار کن کاین رنج و سختیم همه پیش اندکی شود آن را مسلم است تماشای نوبهار کز عشق بوستان گل و خارش یکی شود ای مفلس آنچه در سر توست از خیال گنج پایت ضرورت است که در مهلکی شود سغدی در این کمند به دیوانگی فتاد گر دیگرش خلاص بود زیرکی شود

مجازی‌سازی

● دختره کلی خودشو برای گرفتن وزبای تحصیلی کنسته بود، زبان خونده بود، بلاخره تونست بورسیه بگیره، ویزا هم گرفت، یکی از عمه هاش گفته بود اونجا میری خرج دوا دارو زیاده اینجا چکاپ بده و بووووم، یه هفته قبل تاریخ بلیطش تو سونوگرافی توده دیدن. نمونه برداری و حالا فهمیده سرطان داره؛ سرنوشت!! (shining)

● با پایان رسمی سال اول از مهاجرت سوم باید بگم که:

۱- هیچ چیز خانواده نمیشه

۲- زندگی پیش‌بینی ناپذیره.

۳- زندگی هیچ چیز بهتون بدهکار نیست.

۴- همیشه رفتن از موندن راحت‌تره. موندن بهونه‌ی قویتری میخواد.

۵- مهمترین چالش مهاجرت ساختن یک کامیونیتی درست حسیابه.

۶- هیچ چیز خانواده نمیشه. (Rumin)

● مرد بودن اینطوره که ممکنه هفته‌ها، ماه‌ها و حتی

سال‌ها بین مردم زندگی کنی، لسی مادامی که خودت

اقدامی نکنی، هیچ آسانی به هیچ طریقی باهات تعاملی

برقرار نکنه؛ در این حد که شک کنی که اصلاً وجود فیزیکی

داری. هم تنها و ترسناکه، هم یه‌جورایی رهاییبخش. نه

خوبه، نه بده؛ صرفاً ایطوره. (Farzad bayan)

● اینقدر میز بغلی بلند صحبت میکنن متوجه شدم

بهنام از بچگی لندن بوده واسه یه عروسی میاد شیراز

عاشق میشه بعد دختره میگه نه من نیمای لندن بهنام

اسکل هم همه چیزاش میفروشه میاد شیراز، بهنام

نمایشد. (جکال)

● عسال پیش به همسایه داشتم خیلی خانم بود ماه

بشود هرچی از خوبیش بگم کم گفتم. این بنده خدا

بچمدان نمی‌شد روزی که داشتم از اونجا می‌رفتم برای

بچه نداشتش به جوراب خریدم گفتم من مطمئنم

جواب می‌گیری این هدیه‌رو از طرف من داشته باش.

امروز بعد از ۶ عسال بهم زنگ زد گفت دخترم به دنیا

آمده ۶ماهشه بهار افتاد قدر دگر درمان بودم که وقت

نکردم حتی بچه زنگ بهم بزتم حالتو بپرسم، جورایی که

براش خریده بودی‌رو امروز پیش کردم تازه اندازه‌ش

شده و یادت افتادم. قراره فردا برم خونم‌تون. خوشحالم

براش برای مهربونیش برسی برای خاتم بودنش. برای

صوریش. کاش هنوزم همسایه بودیم جانم. (Bahar)

کتابخانه

● محققان از «سرمشاه غیرعادی» سیارکی که به ناپودی دانیاسورها منجر شد می‌گویند سیارکی که ۶۶میلیون سال قبل در خلیج مکزیک به سیاره ما اصابت کرد، زمین را برای همیشه تغییر داد. آن برخورد باعث یک انقراض انبوه شد و حدود ۰٫۶درصد گونه‌های سیاره را نابود کرد که مشهورترین آنها دانیاسورهای غیر پرنده بودند. حالا شواهد تازه حاکیست که آن سیارک ویرانگر نه از جایی نزدیک، بلکه از راه دور می‌آمده، در واقع از جایی در بخش‌های دورافتاده منظومه شمسی. نویسندگان این مطالعه که در نشریه «ساینس» منتشر شده، می‌گویند که این شواهد بالاخره مباحثات دیرینه درباره این بخش حیاتی از تاریخ سیاره را حل و فصل می‌کند. پروفیسور استیو بروساتی، فسیل‌شناس از دانشگاه ادینبورو، گفت: «این یکی از آن مطالعاتی است که باعث می‌شود در جان میخکوب شوید و به پیوند کیهانی همه چیزها فکر کنید.» «واقعاً جالب است که ۶۶میلیون سال پیش، دانیاسورهای سراسر جهان درحال گذراندن یک روز عادی بودند، همانطور که برای ده‌ها میلیون سال می‌زیستند، و ناگهان سیارکی از هیچ کجا ظاهر شد و جهان را برای همیشه تغییر داد. اما این سیارک از ناگجا نیامده بود، سرمشنائی داشت، آن سرمشناه جایی در دامنه‌های دوردست منظومه شمسی ما، ورای سیاره مشتری بود.» این لحظه در زمان، میان دو دوره کوتاه‌تره و پالوژن، در ترکیب‌های شیمیایی لایه‌های سنگ مدفون در زیر سطح زمین، در سراسر جهان ثبت شده است. در علم زمین‌شناسی به این لایه مرز کی-بی‌جی می‌گویند. دانشمندان قبلاً عناصر گروه پلاتین (از جمله شامل ایریدیوم، روتنیم، اسمیوم، رودیوم، پلاتین و پالادیوم) را با تراکم بالا در این لایه یافته‌اند. این عناصر در زمین کمیاب اما در شهاب‌ها رایج هستند. با این حال، برخی دانشمندان قبلاً فکر می‌کردند که تراکم بالای این عناصر ممکن است ناشی از فعالیت گسترده آتشفشانی بوده باشد. دیگران تصور می‌کردند که ترکیب خاص این عناصر، که به ویژگی ایزوتوپی معروف است، بیشتر با ترکیب سیارک‌ها هماهنگ است. برای حل این سوال، محققان نمونه‌هایی از مرز کی-بی‌جی استخراج کردند. در مقایسه با نمونه‌های دیگر برخورد سیارک‌ها، این تیم کشف کرد که میزان ایزوتوپ‌های روتنیوم مشابه سطح زمین یا سایر انواع شهاب‌سنگ نیست. در عوض، آن‌ها با کندریت‌های کربنی فرازمینی مطابقت داشتند، نوعی سیارک که در بخش‌های بیرونی منظومه شمسی شکل می‌گیرد. پروفیسور بروساتی می‌گوید: «این تصور که سرنوشت این قطعه سنگ فضایی، از یک مکان دورافتاده، به نحوی، به رغم همه احتمالات، با زمین و دانیاسورها گره خورده، یک داستان غیرمحتمل اما واقعی است.»